

کتاب‌های آسیب‌شناسی پایه دهم

حسین یاسری

دانشجوی دوره دکتری دانشگاه گیلان، سرگروه زبان و ادبیات

فارسی شهرستان بندرانزلی

مقدمه

بی‌تردید نگاه نو و طرح نو در انداختن در هر عصری قابل ستایش و مورد تحسین جامعه علمی، فرهنگی و ادبی است. رسیدن به این مرحله از تحول، بی‌گمان مستلزم مؤلفه‌های گوناگونی است. شناخت جامعه هدف، آشنایی با ظرفیت‌های مخاطب، توجه به خواسته‌های افراد و طبقات، توجه به گرایش‌های گفتمان موجود جامعه، آشنایی با دیدگاه‌های جامعه جهانی و شناخت استعدادهای فرهنگی، علمی و ادبی جامعه هدف از جمله سازوکارهای نگرش نو محسوب می‌گردد و پی‌ریزی‌کننده سبک و راهکاری متناسب برای آیندگان است. باری، از آنجا که یکی از سیاست‌های وزارت آموزش و پرورش به‌عنوان متولی دستگاه آموزش و پرورش در سطوح مختلف مدارس بازنگری و تغییر کتب درسی هم به لحاظ کمی و هم به لحاظ کیفی است، نگارنده بر خود لازم می‌داند که در زمینه نقد کتاب پایه دهم فارسی نکاتی را به عرض برساند. پیش از ورود به مبحث نقد و آسیب‌شناسی کتاب، لازم است یادآوری شود که کتاب مذکور محاسن و نوآوری‌هایی دارد اما از آنجا که هدف این مقاله آسیب‌شناسی کتاب فارسی پایه دهم بوده است، نویسنده فرصت دیگری را می‌طلبد تا از زیبایی‌ها و نوآوری‌های کتاب سخن به میان آورد.

الف) نقد صوری (شکلی)

کتاب فارسی پایه دهم، به لحاظ شکل و ساختار صوری، دچار

چکیده

پرداختن همه‌جانبه یک متن، بی‌تردید مستلزم نگاه و نگرش عمیق و جامع‌الاطراف به آن است. این مقاله در حد بضاعت مزاجه به آسیب‌شناسی کتاب فارسی پایه دهم پرداخته است.

در این سطور، به بررسی و نقد صوری و شکلی و نیز نقد و بررسی جنبه محتوایی کتاب توجه شده است. بی‌شک، کتاب مذکور در برونه و درونۀ خویش نکات در خور توجهی را پیش کشیده است.

کتاب فارسی دهم از جنبه صوری به لحاظ نام‌گذاری کتاب، صفحه‌بندی، تصویرسازی، ویراستاری، نحوه ارجاع، صفحه‌گذاری و ... نکات قابل تعمق و در خور تفکری در خویش نهفته دارد.

فارسی پایه دهم به لحاظ محتوایی چه در چینش متون از نظرگاه تاریخی و اندیشگانی چه در انتخاب متون، چه در تشریح بعضی نکات ادبی مثلاً تعریف آرایه مجاز به جای استعاره، چه در آوردن متونی که کمترین سنخیت را با گونه ادبی خود دارند، نکات بحث‌انگیزی را مطرح کرده است. بررسی‌های ما نشان می‌دهد که این کتاب از جنبه‌های صوری و محتوایی نیازمند بازنگری همه‌جانبه است.

کلیدواژه‌ها: فارسی پایه دهم، نقد صوری، نقد محتوایی

فاقد چنین نام‌گذاری‌ای است. چگونه می‌توان به این پارادکس پاسخ گفت؟

در این کتاب، به جز نکات ادبی، انباشته‌ای از نکات زبان‌شناختی، املائی، دستوری، آرایه‌ای و ... به چشم می‌خورد. با توجه به این نکات، آیا برازنده‌تر نبود که نامی برای این کتاب در نظر گرفته شود که نشان‌دهنده محتوای درونی آن باشد؟ به سخن دیگر «جامع و مانع» باشد؟ آیا بهتر نبود به جای نام فعلی، عنوان آن «زبان و ادبیات فارسی» بود که از جمیع زوایا و خفایا، نامی جامع و مانع - به قول منطق‌یون - برای این کتاب بود؟

عنوان «فارسی» برای کتاب‌های این چنینی یک اصطلاح عمومی، خود کاری شده و فاقد زیبایی ادبی و جهانی است. وقتی می‌گوییم «فارسی» ممکن است برای عده‌ای روشن باشد ولی آن سوی قضیه را بنگریم؛ وقتی بیگانه‌ای تازه سفر کرده به کشورمان این کتاب را ببیند یا اصلاً نه، یک فارسی‌زبان، برایش این پرسش پیش نمی‌آید که منظور از این کتاب چیست. یکی ممکن است در ذهنش فیزیک فارسی یکی شیمی فارسی یکی ... تداعی کند. از طرف دیگر، ما در دانشگاه رشته «زبان و ادبیات فارسی» داریم نه «فارسی». پس بگذاریم این عبارت جهانی و دانشگاهی در ذهن دانش‌آموز و مخاطب نقش بندد که این کتاب یک رشته دانشگاهی و یک اصطلاح جهانی است نه ذوقی یک جمعی که دانسته نمی‌شود چه دلیل و دلالی برای این کار دارند. به اعتقاد من، این کلمه برای پاسداشت زبان فخیم و پرقدمت این مرز و بوم نیست و نوعی سردی و بی‌مهری نسبت به آن وجود دارد. اگر چنین نیست، رویه ظاهر آن دست کم همین مدعای ما را اثبات می‌کند.

۲) این کتاب برای تدریس در رشته‌های «ریاضی و فیزیک - تجربی- ادبیات و علوم انسانی- علوم و معارف اسلامی» در نظر گرفته شده است. نقدی که در همین مورد بر مؤلفان محترم وارد است این است که وقتی دانش‌آموزان از پایه دهم رشته انتخاب می‌کنند، دیگر تألیف کتاب عمومی برای همه این رشته‌ها و به اصطلاح محاوره «یک کاسه کردن» دانش‌آموزان چه معنا و مفهومی دارد؟ آن وقت چه تفاوتی میان دانش‌آموز رشته ادبیات و علوم انسانی و دانش‌آموزان دیگر رشته‌های تحصیلی است؟ اگر با تأمل و تعمق بیشتر در این مسئله مهم بنگریم، درمی‌یابیم که این تصمیم‌چندان معقول نبوده است و توجیه منطقی برای آن وجود ندارد. این مورد هم نیازمند بازنگری جدی است.

۳) مطابق آنچه در بخش شناسه کتاب آمده است، مؤلفان محترم به اتفاق، رشته درسی و کاری‌شان زبان و ادبیات فارسی است. پرسش‌م این است که آیا بهتر نبود از استادان مجرب سایر رشته‌های علوم انسانی نظیر جامعه‌شناسی و روان‌شناسی

در این کتاب، به جز نکات ادبی، انباشته‌ای از نکات زبان‌شناختی، املائی، دستوری، آرایه‌ای و ... به چشم می‌خورد. با توجه به این نکات، آیا برازنده‌تر نبود که نامی برای این کتاب در نظر گرفته شود که نشان‌دهنده محتوای درونی آن باشد



آسیب‌هایی است که لازم است با ظرافت و موشکافی به نقد و آسیب‌شناسی آن پرداخته شود. بهتر است با ذکر موارد به تبیین این نکات بپردازیم.

۱) عنوان کتاب از جهات گوناگون برازنده آن نیست. اگر نگاهی جهانی و ملی داشته باشیم، می‌بینیم متونی که از نظر گونه زبانی ادبی باشند، با عنوان «ادبیات» نام‌گذاری می‌شوند تا هم نام دقیق و اصطلاحی آن‌ها لحاظ گردد و هم برای مردم سایر کشورها وقتی با این گونه متون برخورد می‌کنند، جا افتاده و مشخص باشد. شگفتی این است که در صفحه ۹ کتاب درسی نشانی پست الکترونیکی دفتر تألیف کتاب‌های درسی ابتدایی و متوسطه نظری این گونه آمده است: www.Litetrature-dept.talif.sch.ir. حال پرسشی در ذهن نقش می‌بندد که چگونه نشانی پست الکترونیکی گروه زبان و ادب فارسی عنوان «ادبیات» در خود دارد اما کتابی با این جامعه آماری، فاقد این نام «برازنده» است؟ وانگهی فصول این کتاب با عنوان «ادبیات» نام‌گذاری شده‌اند؛ برای مثال، ادبیات تعلیمی، ادبیات حماسی و آن‌گاه کتابی که بیشتر گونه‌های ادبی را در خود گنجانده

و راهنمایی‌ها و نظرات آنان استفاده می‌شد. به این دلیل این سخن را بر زبان آوردم که امروز دیگر علم، «تک محور» نیست و علوم و متون در یکدیگر تنیده‌اند و به اصطلاح «بینارشته‌ای» و «بینا متنی» هستند. به گمانم، تک‌بعدی به موضوع نگرستن از جامعیت کتاب می‌کاهد. همه می‌دانیم که ادبیات مشحون است از نظریه‌های ادبی و غیر ادبی و هر روزه متون ادبی از این نظرگاه‌ها واکاوی می‌شوند که اولاً این امر باعث روزآمدی و کارآمدی ادبیات می‌شود و از جنبه ذوقی صرف آن می‌کاهد. در ثانی، این کار نفس تازه‌ای است که در ادبیات دمیده شده و طرفداران بی‌شماری پیدا کرده است. به هر روی این مورد به بازنگری جدی نیاز دارد.

۴) ویراستار این کتاب سید اکبر میرجعفری است. می‌دانیم که هر اندازه تعداد ویراستاران یک اثر بیشتر باشد، خطاهای ویرایشی کمتری به آن راه می‌یابد. در بعضی موارد نیاز به ویرایش مجدد این کتاب احساس می‌شود. مثلاً در صفحه ۱۱۶ در قسمت قلمرو زبانی در پرسش یک آمده است: «معادل

معنایی کلمات زیر را از متن درس بیابید.»
ابر چیره‌دست تغییر این جمله و تبدیل آن به یک جمله با مفهوم بر عهده ویراستار محترم بوده است. ایشان باید می‌نوشت: «معادل قدیمی کلمات زیر را از متن درس بیابید.» همچنین، در صفحه ۱۵۲ بیت ۸ مصرع دوم کلمه «دل» افتاده است. به هر روی نیاز است در کتاب‌هایی این چنینی، تعداد ویراستاران بیشتر باشد

تا کتاب کمتر دچار چنین نقایصی شود. وقتی کتاب ادبیات یا نگارش آکنده از اشتباهات گوناگون باشد، نگاه دیگر گروه‌های درسی معنادار خواهد بود.

۵) اصل و مرسوم آن است که در بخش فهرست کتاب، مقابل هر درس یا هر فصل شماره صفحه لحاظ گردد اما در این کتاب در کنار هر درس - یعنی سمت راست دروس - شماره صفحه زده شده است. در نگاه نخست می‌پنداریم که این‌ها شماره دروس اند نه شماره صفحات. این گونه شماره‌گذاری کردن نشانه آن است که از کتاب تافته جدا بافته شده که اولاً مرسوم و رایج نیست و ثانیاً آن قدر ریز نگاشته شده که به وضوح قابل رؤیت نمی‌باشد.

۶) تصاویر به کار گرفته شده در این کتاب از چند منظر به بازنگری جدی نیاز دارند. اولاً بسیاری از این تصاویر در سطح دانش آموز پایه دهم نیستند و بیشتر با دانش آموزان دوره دبستان همخوانی دارند؛ یعنی کار تونی و کود کانه‌اند. برای نمونه، تصاویر صفحه ۱۱۵ و ۱۲۹. بعضی تصاویر با محتوا و متن همخوانی ندارند؛ مثلاً صفحه ۱۰۲ که در آن انسان صالح در پایان حکایت، فرد پیروز حکایت است ولی تصویر از چیز دیگری حکایت می‌کند. تصویر صفحه ۳۰ اولاً گویای مطلب نیست؛ چون این نکته که «ناصر خسرو سه ماه بود موی سر باز نکرده بود» در تصویر مشهود نیست. ثانیاً این تصویر بیشتر به متکدیان می‌خورد نه

به ناصر خسرو که شاعر و حکیم و ادیب زمان خود است. تصویر صفحات ۱۳۲ و ۱۳۳ بیشتر نمودار شکل زندگی در گذشته است تا ادبیات جهان.

۷) در مورد ارجاع پایان متنی کتاب باید یادآور شد که این گونه ارجاع امروزه در بیشتر مجلات و کتاب‌ها مورد استفاده قرار نمی‌گیرد و بعد از نام مؤلف، سال انتشار، سپس نام اثر و محل نشر و ناشر ذکر می‌گردد. بهتر است ویراستار محترم از شیوه ارجاع به روز بهره می‌گرفت.

۸) صفحه‌گذاری کتاب به صورت مورب چینش شده است که نه تنها نوآوری نیست بلکه باعث آزار چشم می‌شود. این گونه کارها در مرحله آزمایش و خطاست. پس، بهتر آن است به همان شیوه جهانی و معمول صفحات شماره‌گذاری شود. نوآوری زمانی نوآوری محسوب می‌شود که از جمیع جهات، در آن ابداع و ابتکار وجود داشته باشد.

۹) واژه «خوانداری» که در صفحه ۸ کتاب آمده است، احساس می‌شود که براساس کلمه «نوشتاری» ساخته شده باشد. به گمانم این کلمه با روح فارسی‌زبانان نمی‌سازد و خوش‌آهنگ و دلنشین نیست و کمتر کسی در گفتار یا نوشتار از این کلمه بهره می‌گیرد. ملاحظه بفرمایید «نوشتار و خواندار» یا «نوشتاری و خوانداری» چه قدر نا به جا و نامتناسب در کنار یکدیگر قرار گرفته‌اند.

۱۰) در قسمت واژه‌نامه کتاب «درس یکم» واژه‌های «تعلل، خاییدن، علیه افضل الصلوات» آمده است. نمی‌دانم ویراستار محترم متوجه این نکته بوده است که اصلاً چنین واژگانی در متن درس وجود ندارند. به نظر می‌رسد کتاب با شتاب‌زدگی زیر چاپ رفته است. اگر نه این است، پس وجود این گونه اشتباهات فاحش نمایانگر چیست؟

۱۱) در مبحث تازه تأسیس «روان‌خوانی»، تمامی متون نشر هستند. پرسش‌م از مؤلفان محترم این است که آیا مقوله روان‌خوانی فقط مخصوص «نثر» است؟ «نظم یا شعر» شامل روان‌خوانی نیست؟ اگر دقیق شویم می‌بینیم که اتفاقاً دانش‌آموزان به همان اندازه که به روان‌خوانی در عرصه نثر نیازمندند، در عرصه نظم این نیاز را بسی شدیدتر در خود احساس می‌کنند. باید به مبحث توازن در مقوله روان‌خوانی نظم و نثر توجه کافی شود. به نظر می‌رسد این مقوله نیز نیازمند بازنگری جدی است.

ب) نقد محتوایی:

۱) در فصل اول با نام «ادبیات تعلیمی» نکات جالب توجه‌ی نگاه منتقدین را به خود جلب می‌کند. روال معمول این است که ابتدای فصل «فضاسازی» یا به قول قدما و بلاغیون «براعت استهلالی» بیاید تا فضای فکری دانش‌آموزان آماده شود نه اینکه در پایان فصل، بعد از اینکه همه مطالب گفته شد، توضیحی از

بهتر بود سیر تاریخی و دگرذیسی‌ها از گذشته تا معاصر آورده می‌شد تا فراگیرندگان بهتر متوجه این دگرگونی‌ها شوند

آن نوع ادبی آورده شود. یکی از مؤلفان این کتاب، آقای فریدون اکبری شلدره، در تاریخ‌های ۴ و ۵ آذر ۱۳۹۵ در اراک گفتند که بهتر است چیزی در ابتدای فصل آورده نشود تا ما با ذهن دانش‌آموزان خطی عمل نکنیم؛ یعنی دانش‌آموز خالی‌الذهن وارد عرصه متن شود. بسیار خوب، اما در همین لحظه پرسشی در ذهن ایجاد می‌شود؛ مگر در درس نگارش گفته نشد که فضا سازی «باعث جذابیت نوشته می‌شود و زمینه روحی و روانی مناسب را برای خواننده فراهم می‌آورد» (حق شناس و همکاران، ۱۳۹۱: ۵۸) به نظر شما این پارادکس در عمل نیست؟ اگر تأمل کنیم خواهیم دید که فضا سازی به معنی دیکته کردن تمام مطالب نیست بلکه برای آماده سازی ذهن دانش‌آموزان جهت ورود به بحث است. پس این دو را خلط نکنیم.

۲) نکته دیگر این است که متون ادبی در چینش آثار ادبی از نظر قدمت و سابقه تاریخی از پی هم می‌آیند تا از جمیع جهات مقایسه و سنجش به وسیله خوانندگان و مخاطبان صورت گیرد. این در حالی است که در کتاب مذکور، ابتدا متنی منظوم از ادبیات معاصر به نام «چشمه و سنگ» از نیما یوشیج آمده و سپس متنی منثور از «قابوس‌نامه»، از متون سده پنجم، قرار گرفته است. یعنی ما به دانش‌آموزان و فراگیرندگان باید بگوییم که ابتدا ادبیات تعلیمی در ادبیات معاصر این خصلت‌ها را در خود داشته سپس در دوران گذشته این خصایل را پذیرفته است. بهتر بود سیر تاریخی و دگردیسی‌ها از گذشته تا معاصر آورده می‌شد تا فراگیرندگان بهتر متوجه این دگرگونی‌ها شوند. نکته دیگر این است که شعر «چشمه و سنگ» از نیما در دیوان شعر این شاعر به نام «چشمه کوچک» است. آیا بهتر نبود که همان نام در این کتاب آورده می‌شد؟ در ثانی، در این شعر «سنگ» شخصیت اصلی نیست بلکه شخصیت‌های اصلی این نظم روایی - تعلیمی «چشمه و دریا» هستند.

۳) در فصل «ادبیات سفر و زندگی» نام گذاری بر چه اساس و معیاری صورت گرفته است؟ این چینش‌ها در ترتیب فصول بر چه ضابطه و معیاری استوار است؟ آیا به لحاظ تاریخی است (که نیست) یا براساس مکانی (که نیست) یا براساس محتوا و اندیشه است (که نیست) و یا براساس فرم نام گذاری شده (که نیست)؟ در یک کلام این فصول براساس چه الگو و معیاری در پی هم آمده‌اند؟ در این فصول، ابتدا سفرنامه «ناصر خسرو» آورده شده که از لحاظ تاریخی تقریباً نسبت به سایر سفرنامه‌ها قدیمی‌تر است اما در درس «کلاس نقاشی» اثر سهراب سپهری، چه سفری نهفته است؟ این متن یک قطعه ادبی، یک دل‌نوشته و یک خاطره است. آیا اثری دقیق‌تر از این نبود که در این فصل آورده شود؟ از دید رومن یاکوبسن «عنصر مسلط، محتوای متمرکز اثر هنری است که حاکم، مسلط و دگرگون‌کننده سایر عناصر است» (یاکوبسن، ۱۳۹۳: ۵۶۸). به نظر شما، عنصر مسلط درس «کلاس نقاشی» ادبیات سفر و زندگی است؟

۴) فصل «ادبیات غنایی» بهتر بود با شعر «حافظ» آغاز نمی‌شد بلکه متنی از ادوار گذشته می‌آمد و سیر ادب غنایی را برای

دانش‌آموزان ملموس‌تر می‌کرد. به یکباره از حافظ آغاز کردن برای دبیران دشوار است؛ چون در آغاز شمه‌ای از گذشته باید گفت اما مشکل این است که متنی پیش رو نیست تا ویژگی‌های ادب غنایی قبل از حافظ برای مخاطبان تشریح شود.

۵) در صفحه ۵۹ در تحلیل فصل و گونه‌شناسی در تعریف و تشریح ادبیات غنایی آمده است: «ادبیات غنایی اشعار و متونی است که احساسات، عواطف شخصی، حالات عاشقانه و امید و آرزو را بیان می‌کند». می‌دانیم که این تعریف جامع نیست؛ زیرا در دوران مشروطه ادب غنایی رنگ و بوی اجتماعی و سیاسی به خود می‌گیرد. بهتر بود این نکته لحاظ می‌گردید تا این تعریف ناقص در ذهن دانش‌آموز جای نگیرد.

۶) در «فصل ادبیات پایداری» باید اعتراف کرد که «عنصر غالب» درس هشتم ادب پایداری نیست بلکه ادب توصیفی است. بنابراین، درس یاد شده ویژگی‌های ادب پایداری را منعکس نمی‌کند. به نظر می‌رسد مؤلفان محترم هنگام انتخاب و چینش، تمام زوایا و خفایای این اثر را بررسی نکرده‌اند. از بدیهیات است که درس نهم «غرش شیران» از سیف فرغانی اثری انتقادی است تا یک اثر در زمینه پایداری. همان گونه که می‌دانیم، این درس در ادوار گذشته در کتاب ادبیات فارسی سال سوم انسانی در فصل ادب انتقادی گنجانده شده بود. در ثانی، این متن برای دانش‌آموزان پایه دهم با توجه به روحیات آنان و بعد روان‌شناسی، هم سنگین و هم نامتناسب است. به هر روی، این نکته هم باید مورد توجه جدی مؤلفان محترم قرار گیرد. به هر حال، همان گونه که پیش‌تر گفته شد بنا بر نظریه یاکوبسن، در یک متن «عنصر غالب» و به نظر میشل فوکو یک «گفتمان غالب» وجود دارد. این در حالی است که عنصر غالب هیچ یک از دروس در حوزه ادبیات پایداری نیست.

۷) در صفحه ۷۱ در «قلمرو ادبی» مؤلفان محترم به توضیح «آرایه مجاز» پرداخته‌اند. بیت ارائه شده برای تشریح این آرایه، این بیت است: «تا تو را جای شدای سرو روان در دل من / هیچ کس می‌نپسندم که به جای تو بود» واژه «سرو» در لغت، گونه‌ای درخت است ولی در این بیت، سعدی آن را در معنای دیگری به کار برده است؛ یعنی «سرو» مجاز است. در ادامه این پرسش مطرح شده است: «اکنون در شعر این درس، دو نمونه مجاز بیابید و مفهوم هر یک را بنویسید». این جملات عین توضیحات کتاب است. باید بگوییم که با توجه به تعریف علمای بلاغت، این واژه به علاقه مشابهت به جای «محبوب بلندبالا» به کار رفته است و بنابراین، «استعاره» است نه مجاز. درست است که «استعاره» از گونه‌های «مجاز» است ولی مؤلفان محترم لازم بود به‌طور دقیق به این نکته می‌نگریستند. آیا ما نباید از همان آغاز برای توضیح یک موضوع یا نکته، با دقت علمی و به‌طور همه‌جانبه وارد شویم؟ به این ترتیب، مشخص می‌شود که کتاب با دقت نظر کافی مورد بازبینی قرار نگرفته است.

۸) در «فصل ادبیات انقلاب اسلامی» تمام دروس در زیرگروه ادبیات پایداری قرار می‌گیرند. در واقع، این کتاب - یعنی فارسی

پایه دهم- دو فصل را به ادبیات پایداری اختصاص داده است. مؤلفان محترم می‌توانستند آثاری را برای فصل انقلاب اسلامی به‌گزین کنند که با فصل بعد خود، یعنی ادبیات پایداری، همپوشانی نداشته باشند. مضاف به اینکه برای دانش‌آموزان و دبیران محترم تکراری نباشند.

اگر به دروسی که در این فصل گنجانده شده است دقیق شویم، می‌بینیم که موضوع هر سه درس یعنی «دریادلان صف‌شکن، خاک آزادگان، و شیرزنان ایرانی» جنگ و پایداری است. پرسشی که در اینجا مطرح می‌شود (هم برای دانش‌آموزان و هم برای دبیران) این است که آیا موضوع فصل انقلاب اسلامی فقط جنگ و نبرد است و موضوع دیگری در فصل انقلاب اسلامی وجود ندارد؟ همه می‌دانیم که جنگ، هشت سال طول کشید اما از سال ۶۷ تا امروز این همه موضوعات متنوع که نشان‌دهنده تاریخ این سرزمین است، به خوبی ترسیم نشده است. به نظر می‌رسد مؤلفان محترم در این زمینه جامع‌الاطراف عمل نکرده‌اند.

۹) در فصل «ادبیات حماسی» بایسته می‌نمود که از تعداد ابیات درس «رستم و اشکبوس» با توجه به کمیت زمان در تدریس کاسته شود. چه اشکالی داشت که همان متنی که در سال دوم دبیرستان قرار داشت، آورده می‌شد؟ در درس «گردآفرید» به نظر می‌رسد که چینش ابیات و حذف و اضافه‌ها به‌طور دقیق صورت نگرفته است. به هر حال، نمی‌توان فهمید که «گرد آفرید شکسته خورده» چه افتخاری در این درس به‌دست آورده و «سهراب پیروز شده» چرا تقبیح شده است.

۱۰) در بخش «ادبیات داستانی» هر دو داستان از داستانی‌های سنتی انتخاب شده‌اند. منصفانه این بود که اولاً یک داستان از نظم و دیگری از نثر انتخاب می‌شد و ثانیاً یک متن از ادب سنتی و دیگری از ادبیات داستانی معاصر آورده می‌شد و یک مقایسه انجام می‌گرفت یا حداقل نام فصل این بود: «ادبیات داستانی سنتی» یا «ادبیات داستانی معاصر». به هر روی، مؤلفان محترم باید نام دقیق‌تری برای این فصل انتخاب می‌کردند. مثلاً ادبیات داستانی سنتی «نظم» یا ادبیات داستانی سنتی «نثر» یا ادبیات داستانی معاصر «نظم»، ادبیات داستانی معاصر «نثر». بررسی این نکته نیز نیازمند جامعیت و دقت لازم از سوی مؤلفان محترم است.

۱۱) در فصل ادبیات جهان باید گفت که اولاً انتخاب شاعران و نویسندگان نسبتاً عادلانه بوده و خالقان آثار تقریباً از کشورهای مختلف برگزیده

شده‌اند. ثانیاً متون نظم و نثر هر دو در این فصل سهم مناسبی دارند.

با وجود این، لازم است نکاتی را به عرض برسانم. درس هیجدهم با عنوان «عظمت نگاه» اثر آندره ژید با ترجمه «مهستی بحرینی» آمده است. پرسشی که در این مورد در ذهن نقش می‌بندد این است که چرا این ترجمه به ترجمه «پرویز داریوش و جلال آل احمد» ترجیح داده شده است. به چند دلیل، ترجمه اخیر به نظر راقم سطور بر ترجمه این کتاب ارجح است: اولاً مطلب کتاب دوم دبیرستان نسبت به این ترجمه کوتاه‌تر بوده و گزاره‌ها بهتر موشکافی شده است. ثانیاً زبان ادبی در ترجمه داریوش و آل احمد نسبت به ترجمه بحرینی ملموس‌تر و زنده‌تر است. عنصر معنوی سخن ادبی، یعنی عاطفه، نیز در ترجمه داریوش و آل احمد بسیار چشمگیرتر از این ترجمه است.

نتیجه

نتایج به‌دست آمده حاکی از این است که هیچ اثری بی‌نقص و عیب نتواند بود. به سخن حافظ «فکر معقول بفرما گل بی‌خار کجاست». در رویه ظاهری کتاب باید تجدید نظری جدی به عمل آید؛ از جمله در نام‌گذاری اثر که عنوان «فارسی» برای کتابی که همه گونه سخن در آن انباشته شده است مناسب به نظر نمی‌رسد؛ نیز در تصویرسازی، صفحه‌گذاری، ارجاعات برون متنی و آوردن منابع به روز و

در رویه درونی نیز کتاب مزبور نیازمند جامع‌نگری است. یکی از این موارد این است که در فصل انقلاب اسلامی متونی چینش و گزینش شده‌اند که به اتفاق بار ادبیات پایداری را در خود نهفته دارند. این در حالی است که می‌توان موضوعات متنوع دیگری را نیز در فصل ادبیات انقلاب اسلامی قرار داد.

منابع

۱. اکبری شلدره، فریدون و همکاران. (۱۳۹۵). فارسی (۱). تهران: شرکت و نشر کتاب‌های درسی.
۲. حق‌شناس، علی‌محمد و همکاران. (۱۳۹۱). زبان فارسی (۲). تهران: شرکت چاپ و نشر کتاب‌های درسی ایران (سهامی خاص).
۳. یاکوبسن، رومن. (۱۳۹۳). دانش‌نامه نقد ادبی از افلاتون تا به امروز تهران: نشر چشمه.